واکاوی نظریّهٔ "اصل معنایی" در معجم مقاییس اللغة ابن فارس و التحقیق فی کلمات القرآن الکریم مصطفوی

(بررسی موردی برخی واژگان قرآنی)

مصطفی عبّاسی مقدّم[۱]
مرتضی سازجینی[۲]
سیّد محمّد موسوی[۳]

چکیده

دو فرهنگ لغت مشهور معجم مقاییس اللغة و کتاب التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، در فهم واژگان از نظریّهٔ "اصل معنایی" بهره جسته‌اند. این نظریّه به طور جدّی و گسترده توسّط ابن فارس مطرح گردید. در نظریّهٔ یادشده معنای استعمالی واژه، به عنوان اصل و بن و گوهر معنایی آن شناخته می‌گردد به گونه‌ای که معنای اصل با تطوّر و تغییر هیئت واژه باقی می ماند. بر پایهٔ نظریّهٔ ابن فارس، هر واژه می‌تواند دارای اصل‌های متعدّد معنایی باشد و هر کدام از اصول در فهم عمیق واژه تأثیری به‌سزا دارند، امّا این نظریّه، نزد مصطفوی بر این اساس استوار می‌باشد که هر ریشهٔ لغوی دارای تنها یک اصل معنایی است و سایر معانی مناسب به آن اصل باز می‌گردند. با توجّه به آن‌چه در این جستار می‌آید، دستاوردهای ذیل قابل پیگیری است: شناسایی و بازگرداندن اصول معنایی واژه به یک اصل، کاری اجتهادی است و لزوماً اجتهاد لغوی حاکی از راهیابی به معنای حقیقی کلمه نخواهد بود. نگارندهٔ کتاب التحقیق با وجود پذیرش اجمالی نظریّهٔ اصل واحد معنایی ابن فارس، گاهی با مصادیق متعدّد اصول معنایی مورد ادّعای وی مخالفت می‌ورزد و گاه به تصحیح و تبیین مصادیق مذکور در معجم مقاییس اللغة می‌پردازد. در مواردی که ابن فارس برای واژه ای اصل معنایی ذکر نکرده است، صاحب التحقیق سکوت و توقّف می‌کند. در فرجام می‌توان گفت تلاش صاحب کتاب التحقیق برای ارایه اصل واحد معنایی هرچند یک اجتهاد لغوی برخاسته از تسلّط وی بر دانش‌های لفظی به‌شمار می‌آید، امّا خالی از تکلّف نیست.

واژگان کلیدی: اصل معنایی، ابن فارس، مصطفوی، معجم مقاییس اللغه، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم.

۱- استادیار علوم قرآن و حدیث دانشگاه کاشان abasi1234@gmail.com

۲- دانشجوی دکتری، تفسیر تطبیقی دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم قم، نویسندهٔ مسئول mortaza.1370@chmail.,ir

۳- دانشجوی کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث دانشگاه کاشان seyyedmosavi1375@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۴/۲۷ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۹/۰۹

۱- ادبیّات نظری پژوهش

۱-۱: پیشینۀ پژوهش

مقالاتی دربارۀ روش کار و مبانی معجم مقاییس اللغـة و التحقیق فی کلمات القرآن الکریم نوشته شده است؛ از جمله: ۱- مقاییس ابن فارس و أسس المعنی نوشتۀ محمّد رشاد الحمزاوی، مجلة مجمـع اللغة العربیة. ۲- الزیادة عند ابن فارس من خلال معجم المقاییس نگارندۀ مهدی بن علـی آل ملحـان، مجلة علوم اللغـة. ۳- بررسی محتوایی التحقیق فی کلمات القرآن الکریم نوشتۀ صاحب علی اکبری و فاطمه محرمی، مجلۀ مشکوة. ۴- تحلیل و بررسی مبانی لغوی مصطفوی نوشتۀ محمّـد حسـن صـالح هفشجانی و همکاران، مجلۀ آموزه های قرآنی ۵- مآخذ ابن فارس فی معجم المقـاییس اللغـة مؤلّـف سیف الدین الفقراء، مجلة اللغة العربی الاردنی. ۶- منهج احمد بن فارس فی نقـد اللغـوی فـی معجـم المقاییس اللغة نوشتۀ محمود عبدالله جفال، مجلة اللغة العربیة الاردنی. مقالات مـذکور، ویژگـی‌هـای کلّی و روش کار معجم مقاییس اللغة ابن فارس و نیز التحقیق فی کلمات القرآن الکریم مصطفوی را مورد تحلیل و بررسی قرار داده‌اند و با تتبع صورت گرفته می‌توان گفـت هـیچ مقالـه‌ای بـه طـور جداگانه نظریّۀ اصل معنایی را نزد ابن فارس و مصطفوی واکاوی نکرده است.

۱-۲: اهمیّت و ضرورت پژوهش

با توجّه به اهمیّت شناخت مفردات قرآن کریم و نیز درک عوامل و مبانی مهمّ و مؤثّر در ایـن دانش، می‌توان یکی از مبانی دانش مفردات قرآن را شناخت گوهر و بن معنایی هـر واژه دانسـت. مقصود از "اصل معنایی" در فرهنگ لغات قرآنی، بن معنایی است کـه در اثـر وضـع واضـعان و کثرت استعمال شهرت یافته و معمولاً میان ریشه‌های لغوی یک واژه، این اصـل معنـایی مشـترک است. بر اساس تتّبع نگارندگان ابن فارس نخستین کسی است که به طور جدّی و گسترده بـر ایـن مطلب تکیه نموده و آن را پرورش داده و به عنوان مبحثی نو به عرصۀ علم لغت وارد کـرده اسـت. این نظریّه را می‌توان نزد دو لغت دان مشهور؛ یعنی صاحب کتـاب التحقیـق فـی کلمـات القـرآن الکریم و مؤلّف معجم مقاییس اللغـة با دو بیان یافت. این جستار در صدد تبیین ایـن نظریّـه و بیـان تفصیلی در پیوند با اصل معنایی و بیان و تجزیه و تحلیل تقریرهای دوگانه یادشده و نیز با رویکرد به برخی از واژگان قرآن می‌باشد.

۱-۳: پرسش‌های پژوهش

۱- مراد از اصل معنایی چیست؟

۲- آیا هر واژه، دارای یک اصل معنایی است و یا می‌تواند مشتمل بر چند اصل معنایی باشد؟

۳- این اصل چه جایگاهی در بررسی واژگان قرآن دارد؟

۲- مفهوم شناسی

۲-۱: معنی

واژه معنیّ اسم مفعول از ریشه «عنی» و در معانی مختلف به کار رفته است، از جمله: «مقصود از سخن، مراد کلام، مضمون، مفهوم، منظور، مراد، غرض و ...» (دهخدا، ۱۳۷۳: ۱۸۷۱۱/۱۳) و نیز می‌توان معنیّ را به صورت معنی تلفّظ نمود که در این صورت کلمه بر وزن مَفعَل به معنای مفعولی یا آن‌که مخفّف اسم مفعول «معنیّ» است (تهانوی، ۱۹۹۶: ۱۶۰۰/۲). معنای اصطلاحی واژهٔ «معنی» عبارت از آن تصویر ذهنی می‌باشد که در مقابل و به ازای واژه در ذهن انسان نقش می‌بندد و برای آن وضع شده است (همان).

۲-۲: اصل

واژهٔ اصل، جمع آن اصول و به معنای اساس و ریشه هر چیزی است و اصل در اشیا به عنوان پایین‌ترین نقطه آن شیء، به کار گرفته می شود (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۱۵۶/۷) هم چنین أصل الشّیء- ریشه و پایه هر چیزی است که اگر آن پایه و ستون در حال بلندشدن و بلندی توهّم شود، نیروی خیال نمی‌تواند آن را تصوّر کند (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۷۹) البتّه لغت‌دانان معاصر به این معانی اشاره نموده‌اند، از جمله: «بیخ، بنیاد، بن، پای، پایه، شالوده، اساس، تنه» (دهخدا، ۱۳۷۳: ۲۳۸۸/۲) و امروزه نیز در اصطلاح «اصل» همان بنیان‌ها و قوانین استواری است که هر علم بر آن تکیه می‌زنند، آن گونه که هیچ کس در موجودیّت آن بنیان‌ها اختلاف نکند و امری پذیرفته شده میان همهٔ صاحب نظران آن علم باشد. (عک، ۱۴۰۶: ۳۰؛ شاکر، ۱۳۸۲: ۴۲).

۲-۳: مبنا

واژهٔ مبنا از اصل «ب، ن، ی» که جمع آن مبانی است در معانی مختلفی به کار رفته، از جمله: بنیان، شالوده، اساس، بنیاد، ابتداء، اوّل، پایه (دهخدا، همان: ۱۷۷۵۸/۱۲) و در اصطلاح نیز «مبنا»

ضوابط و پیش فرض‌های پژوهشگری است که در ابتدای کار همانند یک اصل برای خود قرار مـی دهد، خواه دیگران آن را بپذیرند و خواه نپذیرند. (شاکر، ۴۰/۱۳۸۲؛ جواهری، ۱۳۸۸: ۷۵)

۲-٤: روش

روش در لغت به معانی «طرز، طریقه، قاعده، راه، شیوه، اسلوب، منوال، سبک، سنت، نمـط و ... آمده است.» (دهخدا، همان: ۱۰۹۰۴/۸) و در اصطلاح به مجموعه اموری (راه‌ها، قواعد و ابزارها بـا فنونی) اطلاق می‌شود که انسان برای رسیدن به هدف مورد نظر اتخاذ می‌نماید. می‌توان شـیوه‌هـا و مهارت‌های دستیابی به هدف را روش نامید. (ساروخانی، ۱۳۷۵: ۴۸۹/۱)

۳- نظریّات ابن فارس در معجم مقاییس اللغة

در کتاب معجم مقاییس اللغة، دو نظر ابتکاری ابن فارس دارای اهمیّت بسیار است:

نخست آن‌که وی بر پایه آن‌چه ابن جنّی آن را اشتقاق اکبر نامیده،؛ برای هر واژه دو حرفی یا سه حرفی، یک یا چند حوزهٔ معنایی و اصل در نظر گرفته است که در همـهٔ واژه‌هـای هـم ریشـه مشترک است و معنای واژه‌های مختلف که از آن ریشه مشتقّ می‌شوند، بر پایهٔ همین حوزه معنایی مشخّص می‌گردد. (اسماعیل، ۱۹۷۶: ۳۵۳-۳۵۴)

اگرچه این نظریّه پیش از آن در کتاب العین خلیل به گونه جا بـه جـایی حـروف یـک واژه مطرح شده است (عبدالتواب، ۱۳۶۷: ۳۳۵)، امّا ابن فارس نخستین کسی به شمار می‌رود کـه بـر آن جامهٔ یک نظریّهٔ مستقلّ پوشانده است (اسماعیل، همان) این نظریّه ابتدا در کتاب ثلاثـة ابن فارس به صورت فشرده و خام مطرح شده، سپس در مهمّ‌ترین کتاب لغت وی؛ معجم مقـاییس اللغـة بسـط و گسترش یافته است.

دوم این‌که وی بر پایه نظر فوق به بحثی دیگر که خود آن را «نحت» یا واژه تراشـی خوانـده، رسیده است که بنابر آن واژه‌های رباعی و خماسی در اثر آمیزش دو یا چند واژه و گاه یک جملـه پدید آمده اند. چنان‌که مثلاً واژهٔ «حیعل» از ترکیب واژه های حیّ و علی پدید آمده است. (همان)

۳-۱: نظریّهٔ اصل معنایی نزد ابن فارس

اصل در لغت بر پایه و اساس هر چیز اطلاق می شود (ابن فارس، ۱۴۰۴ق: ۱۰۹/۱)؛ امّا در اصطلاح ابن فارس، اصل، به بن معنایی مشترک میان هیئت‌ها و کاربردهای مختلف یک مادّهٔ لغوی در وضع و لحاظ واحد گفته می‌شود و هم چنین می‌توان گفت: اصل بر معنای موضوع له موادّ اطلاق می گردد که در کاربردها و گونه‌های مختلف یک ریشهٔ لغوی موجود است. قبل از ابن فارس نیز برخی از صاحبان معاجم، اصل را در این معنا به کار برده اند (جبل، ۲۰۰۳: ۱۲-۱۸)، ولی در غالب موارد مقصودشان از اصل، ریشهٔ لغوی بوده است نه بن معنایی. مراد از بن معنایی، همان معنایی است که معانی کاربردهای مختلف برگرفته از آن و در اصطلاح، مشتقّ از آن باشند.

طیّب حسینی در این زمینه معتقد است "در تعریف اصل معنایی می‌توان گفت معنایی که یک واژه در همهٔ حالات و صیغه‌ها و مشتقّات آن دارا می‌باشد و در هنگام تطوّر، آن معنای اصلی را حفظ می نماید؛ به نوعی معانی اصلی واژه خواهد بود. به سخن دیگر؛ اصل واحد همان معنای حقیقی و مفهوم اصیل است که در مبدأ اشتقاق وجود دارد و در تمامی صیغه‌های مشتقّ جاری می گردد. آن‌چه باید به آن توجّه شود این است که بین اصل واحد ثابت و مفاهیم صیغه‌های مشتقّات، مغایرت، مخالفت یا ضدّیتی از حیث معنا نیست؛ زیرا تطوّر هیئت‌ها و اختلاف میان آن‌ها در اصل معنای حقیقی، مغایرت و اختلافی ایجاد نمی کند، بلکه معنای مستفاد از تطوّر هیئت کلمه نیز به معنای حقیقی اضافه می شود. هم‌چنین تمامی مشتقّات کلمه و فروع آن نیز باید به این اصل واحد برگردانده شود و البتّه این معنا بر اغلب لغویان و ادبا و مفسّران پوشیده مانده است." (طیّب حسینی، ۱۳۹۵: ۱۳). به گونه‌ای که معنای واژه می تواند به صورت زیر پی ریزی شود:

معنای واژه= معنای اصلی + معنای هیئت واژه

۳-۱-۱: تبیین نظریّهٔ ابن فارس در قالب مثال‌های قرآنی

معنای اصلی، در هیئت‌ها و قالب‌های مختلف واژه وجود دارد و مقصود از معنای هیئت همان تغییرات صرفی بر روی واژه است که بر زمان، مکان، نوع و مقدار دلالت می‌نماید و در معنای واژه اثری به سزا دارد. با توجّه به مطالب بیان شده می توان اذعان داشت رویکرد به بن و پایه معنای واژه یا همان اصل در واژه تأثیری مهمّ در دریافت کامل معنای واژه خواهد داشت.

۳-۱-۱-۱: مثال و نمونهٔ نخست قرآنی

ابن فارس در معنای واژهٔ قرآنی جنّ می نویسد: الجیم و النون اصل واحد و هو الستر و التستُّر (ابن فارس، ۱۴۰۴ق: ۴۲۱/۱)؛ یعنی معنای اصلی این واژه پنهان کردن و پنهان شدن است و سایر واژگانی که از این مادّه شکل می‌گیرد، این اصل معنایی در آن وجود دارد، از قبیل الجنة، الجن و الجنان؛ شاید بتوان گفت که این نظریّه سعی در کشف پیوند میان واژگان هم ریشه دارد و به نوعی قصد پیوند میان واژگان دارد.

۳-۱-۱-۲: مثال و نمونهٔ دوم قرآنی

ابن فارس در مادّهٔ "هف" می گوید: «الهاء و الفاء أصل یدلّ علی خفة وسرعة فی السیر و الصوت.» (ابن فارس، ۱۴۰۴ق: ۱۰/۶)؛ یعنی گوهر معنایی این مادّه عبارت از "سبکی و سرعت در حرکت و صدا" است و این معنا در تمام استعمالات این ریشه وجود دارد:

الهفیف: حرکت سریع الریح الهفهافة: بادی که به نرمی می وزد (معنای سبکی در حرکت باد وجود دارد)؛ قمیص هفهاف: پارچهٔ نازک (به این جهت نام این پارچه را هفهاف نهادند که سبک و نرم است)؛

الشهد الهف: شانهٔ عسل که دارای عسل کمی باشد (به جهت سبکی، نام آن را هف گذاردند)؛

الهف: ابر سبک و ابری که در اثر باریدن سبک شده است، الیهفوف: احمق (به جهت سبک مغزی).

۳-۱-۱-۳: مثال و نمونهٔ سوم قرآنی

ابن فارس در مادّهٔ بتل آورده است: «الباء و التاء و اللام اصل واحد، یدل علی إبانة الشیء من غیره، یقال بتلت الشیء اذا ابنته الشیء من غیره و یقال طلّقها بتّة و بتلة و منه یقال: مریم العذراء «البتول» لانها انفردت فلم یکن لها زوجها. ... و التبتُّل اخلاص النیة لله تعالی و الانقطاع الیه. قال الله تعالی: تبتّل الیه تبتیلًا ای انقطع الیه انقطاعا.» (ابن فارس، همان: ۱۹۵/۱-۱۹۶)

بن معنا و اصل معنایی بتل، جدایی چیزی از غیر آن است و واژه های بتول، بتلة و تبتّل به همان صورت که از بتل اخذ شده، در تمامی این واژگان اصل و بن معنایی که همان " إبانة الشی عن غیره" دیده می شود.

۳-۲: نقد استناد ابن جنّی به اشتقاق کبیر در تبیین اصل معنایی

بعضی از اهل لغت هم‌چون حسین نصّار بر این عقیده اند که نظریّۀ ابن فارس همان نظریّۀ اشتقاق کبیر است (نصّار، ۱۴۰۸: ۷۸) در مقابل لغت‌دانان دیگر هم این نظریّۀ مقاییس را متفاوت از نظریّه اشتقاق به شمار می‌آورند و آن را نظریّه‌ای مستقلّ می‌دانند (جبل، ۲۰۰۳: ۱۹؛ حمزاوی، ۱۴۱۹: ۱۲۴). برای قضاوت در این راستا نیاز است به اختصار به بیان اشتقاق پرداخته شود تا وجه تمایز این دو از یکدیگر روشن گردد.

۳-۲-۱: اشتقاق و انواع آن

اشتقاق؛ یعنی ساخت کلمه ای از یک یا چند کلمه دیگر با حفظ تناسب میان آن‌ها در لفظ و معنی (امین، ۱۴۲۰: ۱) از این جهت برخی از واژگان، در لفظ و معنای خود برگرفته از واژهای دیگر می‌باشند و از آن به "اللغة الاشتقاقية" یاد می‌شود. (زیدی، ۲۰۰۵: ۳۱۳)

ابن جنّی در ربع آخر قرن چهارم در کتاب الخصائص به نوعی جدید از اشتقاق اشاره می نماید و از آن با عنوان اشتقاق اکبر و گاهی اشتقاق کبیر یاد می کند (ابن جنّی، بی تا: ۱۳۴/۲) همان طور که اشاره گردید ابن جنّی اصل معنایی را اشتقاق اکبر نامیده و از این جهت نیاز است برای تمییز مبحث اصل معنایی و اشتقاق، به تبیین این دو مفهوم بپردازیم تا در نهایت وجه تمایز نظریّۀ اصل معنایی و اشتقاق آشکار گردد.

۳-۲-۱-۱: اشتقاق صغیر

اشتقاق صغیر یا همان اشتقاق صرفی عبارت از: «ساختن یک کلمه از کلمه ای دیگر است که در معنای مادّه و ترتیب حروف اصلی متّفق و همسان باشند و کلمۀ دوم با وجود دارا بودن معنای اصلی، به دلیل اختلاف در حروف یا شکل با کلمۀ اوّل، بر معنایی زیادتر که مورد نظر است نیز دلالت می کند، مانند: ضَارب از ضرب و حَذِر از حذر. هنگامی که از اشتقاق به طور مطلق نام برده می شود، مقصود همین نوع از اشتقاق است.» (طلیمات، ۱۹۹۹: ۳۶)

۳-۲-۱-۲: اشتقاق کبیر

اشتقاق کبیر یا آن‌چه ابن جنّی اشتقاق اکبر می‌نامد و در تعریف آن می‌نویسد:

«اشتقاق اکبر عبارت از حمل معنایی واحد بر یک مادّهٔ ثلاثی و جابه‌جایی های ششگانهٔ آن است، به گونه‌ای که این ترکیب‌های ششگانه و تمام صیغه‌های آن‌ها، در آن معنای واحد مشترک باشند و اگر گاهی یکی از این ترکیب‌ها و یا صیغه هایش با معنای مورد نظر، چندان ارتباط نداشت باید با توجّه و تأویلی ماهرانه میان آن دو رابطه برقرار کرد.» (ابن جنّی، بی‌تا: ۱۳۴/۲)

از میان مثال‌هایی که ابن جنّی در این باره مطرح نموده به یک مثال بسنده می کنیم. او معتقد است مادّهٔ "ج ب ر" با ترکیب‌های چهارگانهٔ خود (جبر، جرب، برج، رجب) به جز ترکیب "بجر" و "ربج" که فاقد معنا است بر قوّت و شدّت دلالت می کند؛ و در ادامه چنین می گوید: «

* جبرت العظم: قوّيته.
* الجبروت: القوة.
* الجبر والإجبار: الأخذ بالقهر والشدّة.
* رجل مجرب: إذا مارس الأمور فاشتدّت شكيمته.
* البرج: سمّى بذلک لقوّته ومناعته.
* رجبت الرجل: عظمته وقوّيت أمره.
* رجب: عظم القتال فی هذا الشهر.» (همان)

از مقایسهٔ تعریفی که از نظریهٔ ابن فارس ارایه شده با تعریف اقسام اشتقاق روشن می گردد که نظریّهٔ او قابل تطبیق بر هیچ یک از اقسام اشتقاق نبوده بلکه نظریّه ای مستقلّ و در عرض آن است.

توضیح این‌که تفاوت اصل معنایی از دیدگاه ابن فارس با اشتقاق صغیر در آن است که اشتقاق صغیر به تحوّلات ساختاری یک واژه می پردازد، به عبارت دیگر از زاویهٔ لفظی، واژگان را بررسی می کند و در مواردی تنها به جهت اثرگذاری بر ساختار الفاظ به معانی اشاره دارد. به دیگر سخن بحث اشتقاق صغیر ناظر بر تطوّرات الفاظ است و به مقداری اندک در عرصهٔ تحوّلات معنایی گام برمی‌دارد، برای مثال در صرف آمده است، واژگانی که بر رنگ دلالت کنند مصدر آن‌ها بر وزن فُعْلَة می آید و چنان‌که بیانگر حرفه و شغل باشد مصدرشان بر وزن فِعالة است. امّا در معجم مقاییس اللغة، سیر تحوّل و تطوّر معانی واژگان و چگونگی ارتباط میان آن‌ها با معنای اصلی مورد مطالعه

قرار می گیرد، به عبارت دیگر این نظریّه در پی کشف پیوند اشتقاقی میان معانی گوناگون اسـت و به اشتقاق و تغییرهای ساختاری الفاظ توجّهی ندارد. البتّه اشتقاق صـغیر در اصـطلاح لغویـان دارای مفهومی مطابق با دیدگاهی می‌باشد که ابن فارس آن را نظریّهٔ مقاییس نامیده اسـت؛ زیـرا مقصـود لغویان از اشتقاق، اشتقاق معنایی و دلالی است بر خلاف صرفیان که از آن اشتقاق را قصد می‌نمایند. اختلاف نظریّهٔ ابن فارس با اشتقاق کبیر همان گونه که توضیح داده شد، در این است کـه اشـتقاق کبیر در پی کشف ارتباط معنایی میان ریشه هایی متعدّد بی در نظر گرفتن ترتیب میان آن‌ها است که در حروف با هم مشترک باشند. امّا نظریّهٔ مقاییس از یک سو به دنبال کشف ارتباط میان معنای مفردات یک مادّهٔ لغوی می‌باشد که در حروف اصلی و ترتیب حروف یکسـان هسـتند و از سـوی دیگر در صدد یافتن اصل یا اصول معنایی (بن معنایی) برای یک واژه است. (مؤیدی، ۱۳۹۲: ۳۴)

۳-۳: وجود نظریّهٔ مقاییس نزد لغویان پیش و پس از ابن فارس

می توان گفت که گروهی از واژه پژوهان عرب بر وجود نظریّهٔ مقاییس در لغت عرب اتفـاق نظر دارند در همین باره می گویند:

«همهٔ لغویان جز اندکی از آنان، اجماع نموده‌اند که عربی زبانی قیاس پذیر است، به ایـن معنـا که عرب پاره ای از واژگان را برگرفته از واژگان دیگر می داند، مانند اشتقاق کلمهٔ جنّ از اجتنـان و حرف جیم و نون که پیوسته بر پوشـاندن دلالـت دارنـد.» (ابـن فـارس، ۱۴۲۵ق، ۲۰۰۵: ۶۲) و هم‌چنین در برخی از کتاب‌های لغت که پیش از مقاییس اللغـة نگاشته شده اند، پژوهش‌هایی مبتنـی بر این نظریّه مشاهده می شود (ابن قتیبه، ۱۳۹۳ق: ۴۶۷) عالمانی چون شـمر بـن حمدویـه (۲۵۵ق) (ازهری، بی تا: ۱۵۰/۱۰) به وجود این نظریّه تصریح نموده اند.

۳-٤: تعدّد معانی اصل

پرسش مهمّ در این نظریّه آن است که آیا کاربردهای متعدّد یک واژه دارای یک اصل معنـایی هستند؟ و یا واژگانی می توانند برخوردار از تعدّد معانی اصلی باشند؟ به سخن دیگر آیا ریشهٔ یـک واژه، دارای یک اصل معنایی است و یا می تواند مشتمل بر چند معنای اصلی باشد؟

۳-٤-۱: نظر لغویان در مورد اصل معانی

واژه پژوهان پیشین عرب به صراحت به عنوان یک نظریّهٔ مستقلّ به این مسئله نپرداخته اند، امّـا از آن‌جا که ابن فارس شاگرد دو لغت دان بزرگ خلیل بن احمد فراهیدی نویسندهٔ العین و ابن درید صاحب جمهرة اللغة است، این حدس را می توان زد که ممکن است ابن فارس این نظریّه را از ایـن دو استاد خود اقتباس و اخذ نموده باشد. با این وجود مشاهده می گردد که او، تعدّد معانی را به ایـن دو لغوی نسبت داده است؛ با این که دو لغوی یادشده آشکارا به این مطلب در کتاب خود نپرداخته اند؛ امّا در کتاب معجم مقاییس اللغة به عنوان نمونه در مادّه "بق" آمده است:

«الباء و القاف فی قول الخلیل و ابن درید اصلان: أحدهما التفتح فی الشیء، قولًا و فعلًـا و الثـانی الشی الطفیف الیسیر» (ابن فارس، ۱۴۰۴ق: ۱۸۵/۱) «طبق نظر خلیل و ابن درید بق دارای دو اصـل معنایی است، یکی گشایش در چیزی خواه در گفتار یا کردار، دوم چیزی کم و ناچیز».

می توان گفت که ابن فارس با آگاهی از هیمنه و تسلّط علمی این دو لغت دان بـه ایـن نتیجـه رسیده است که آنان در این مادّه به دو اصل معنایی معتقد بوده اند.

در مقابل، برخی از لغویان، تنها به یک اصل معنایی در ریشه های زبان عربی، اعتقـاد دارنـد. از جمله می توان به راغب اصفهانی اشاره کرد؛ زیرا وی در کتاب مفردات کـه مشـتمل بـر واژگـان قرآنی است، هیچ گاه سخن از دو اصل به میان نیاورده است. این مطلب نشان می دهد که او ریشـه های زبان عربی را دارای یک اصل لغوی می داند. (معارف، ۱۳۷۸: ۱۱) در میان معاصـران، محمّـد حسن جبل معتقد است، واژگان زبان عرب همواره برخاسته از یک معنای اصلی و به گفتهٔ او دارای یک معنای محوری می باشند. (جبل، ۲۰۰۳: ۴۷) مصطفوی نیز به این دیدگاه باور دارد. از ایـن رو، در عنوان کتاب خود آورده است «التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، یبحث عن الأصل الواحد فـی کل کلمة و...» این عنوان نشان دهندهٔ آن است که وی ریشه های زبان عـرب را تنهـا دارای یـک اصل معنایی می‌داند.

ابن فارس نیز در معجم مقاییس اللغـة بیش‌تر ریشه های عربی را به یک اصـل معنـایی بـر مـی گرداند؛ امّا به اعتقاد او ریشه های لغوی در زبان عربی، می توانند دارای چند اصل معنایی باشند، بـه همین جهت مکرّر از تعابیری چون "أصلان"، "ثلاثة أصول"، "أربعة أصول" و مانند آن در نمایاندن

معانی ریشه ها بهره برده است. گرچه دکتر صبحی صالح، تلاش ابن فارس را در بر شمردن معانی اصلی متعدّد برای یک ریشه، نوعی بازی عقلی و یا اظهار فضل می‌داند و می‌نویسد:

«لکن قوله هذا بتعدّد الأصل لا يبدو لنا إلا لونًا من الترف العقلي أو التزيد العلمي ربما أراد به ذلك العلامة الجليل أن يظهر قوة ساعدة في تلمس الفروق الدقيقة بين المفردات التي يرجّح البحث العلمي المنهجي أنّها تفرعت من أصل واحد لا من أصول متفرقة.» (صالح، ۲۰۰۹: ۱۷۶) «امّا به نظر می‌آید گفتۀ او در ارتباط با تعدّد اصول، نوعی بازی عقلی و یا اظهار فضل باشد، چه بسا مقصود این علامۀ جلیل القدر نمایاندن قدرت علمی اش در فهم تفاوت های دقیق میان مفرداتی باشد که بحث علمی و روشمند، انشعاب آن‌ها را از یک اصل معنایی نه از اصول پراکنده ترجیح می‌دهد.»

می‌توان گفت که ابن فارس در نظریّۀ خویش و در تعیین اصل برای واژگان به نوعی قایل به این مطلب است که هر لفظ می‌تواند بدون در نظر گرفتن معانی دیگر دارای اصل معنایی باشد و چنان‌چه لفظی به علّت کثرت استعمال یا وضع لغویان معنای ثانوی برای لفظی برگزیده شد، آن لفظ می تواند به عنوان اصل دوم برای آن لفظ در نظر گرفته شود؛ امّا همان طور که بیان خواهد شد بعضی از لغویان که قایل به اصل واحد برای هر واژه هستند چنین می پندارند که بازگشت اصل دوم به اصل اوّليّه بوده و اصل ثانوی برگرفته و برخاسته از اصل اوّليّه است؛ از این رو این دسته همواره در تلاش هستند که در لغت، ریشه‌های واژگان را به یک اصل واحد بازگردانند.

۳-٤-۲: پاسخ به یک اشکال (وجه تمایز اصل معنایی و ریشۀ لغوی)

ممکن است گفته شود واژۀ اصل، ظهور در ریشۀ لغوی دارد؛ چراکه در سایر معاجم لغوی غالباً به معنای مادّه و ریشه به کار می رود، به همین سبب با توجّه به آن‌که ابن فارس تعریفی از این واژه ارایه نداده، لازم است این واژه بر معنای ظاهری حمل گردد.

پاسخ آن است که ابن فارس گرچه به صراحت تعریفی از واژۀ اصل ارایه نداده است؛ امّا قراین و شواهد فراوان وجود دارد که مقصود او از اصل، بن معنایی است نه ریشۀ لغوی، برخی از این قراین را این گونه می‌توان برشمرد:

الف- ابن فارس در مقدّمۀ معجم مقاییس اللغة، آن‌گاه که به بیان روش خود می پردازد، می گوید: ما در ابتدای هر فصل به معنای اصلی آن که منشأ انشعاب سایر معانی است، اشاره می کنیم:

«و قد صدّرنا کل فصل بأصله الذي يتفرع منه مسائله، حتّى تکون الجملة الموجزة شاملة للتفصيل، و يکون المجيب عما يسأل عنه مجيباً عن الباب المبسوط بأوجز لفظ و أقربه» (ابن فارس، ۱۴۰۴ق: ۳/۱). «و هر فصلی را با اصلی که سایر موارد از آن مشتقّ می شوند آغاز نمودیم تا این عبارت کوتاه دربردارندۀ تفصیل باشد و پاسخگو بتواند پرسش‌ها را با کوتاه‌ترین و نزدیک‌ترین لفظ پاسخ دهد.»

مقصود از "بأصله" در این عبارت، بن معنایی است و احتمال آن نمی رود که منظور، مادّۀ لغوی باشد؛ زیرا واضح است که در این صورت با ادامۀ عبارت همخوانی ندارد. بنابر این هرگاه ابن فارس در آغاز بررسی یک مادّه می گوید اصل، مرادش ریشۀ معنایی است نه ریشۀ لفظی. (مؤیدی، ۱۳۹۲: ۴۰)

ب- ابن فارس در برخی موارد کلمۀ معنا را جایگزین کلمۀ أصل قرار می دهد. به عنوان نمونه در مادّۀ "أصّ" می نویسد:

«امّا الهمزة و الصاد فله معنيان، أحدهما أصل الشيء و مجتمعه، و الأصل الأخر الرعدة.» (ابن فارس، همان: ۱۵/۱)؛ «امّا همزه و صاد دارای دو معنا می باشد؛ یکی از آن دو، ریشۀ چیزی است و اصل دیگر لرزش.»

در متن یادشده در آغاز گفته "فله معنيان" و در ادامه از اصطلاح اصل برای نشان دادن معنای دوم استفاده کرده است. این مطلب نشان می دهد مقصود ابن فارس از اصل، معنای اصلی است. (مؤیدی، همان: ۴۱).

ج- وی در بسیاری از موادّ، کلمۀ أصل را مبتدا و معنای آن مادّه را خبر قرار می‌دهد. در این گونه موارد به جهت لزوم وحدت (این همانی) میان مبتدا و خبر نتیجه می گیریم که اصل، همان بن معنایی و معنای اصلی است، برای مثال در مادّۀ "أثم" می گوید:

«الهمزة و الثاء و الميم تدلّ على أصل واحد، و هو البطء و التأخر. يقال ناقة آثمة أي متأخرة.» (ابن فارس، همان: ۶۰/۱) «همزه و ثاء و میم بر اصل واحد دلالت می کنند و آن عبارت از کندی و تأخیر است، گفته می شود ناقة آثمة، یعنی شتری که عقب افتاده است.»

ابن فارس در این عبارت واژۀ اصل را مدلول مادّۀ "أثم" قرار می دهد. از این رو، باید مقصود او از اصل، معنا باشد نه ریشۀ لغوی و همچنین معنای بطء (کندی) و تأخّر را خبر هو قرار داده است که به اصل بر می گردد؛ لذا به مقتضای وحدت میان مبتدا و خبر باید مقصود از اصل همان معنایی

باشد که گفته شد. نکته ای بسیار دقیق در اصطلاح اصل وجود دارد که باید مورد توجّه قرار گیرد و آن این که مقصود ابن فارس از این اصطلاح تنها بن معنایی نیست، بلکه بن معنایی ملحوظ در یک ریشه است؛ زیرا اگر نکتهٔ مورد نظر، صرفاً بن معنایی باشد لازم می آید ریشه هایی که در یک معنا مشترک هستند یک جا جمع آوری شوند، به عنوان مثال ابن فارس در مادّهٔ "رکن" می نویسد:

«الراء و الکاف و النون أصل واحد یدل علی قوة» (ابن فارس، همان: ۴۳۰/۲) اگر برداشت او از اصل، تنها معنای قوّت باشد و ارتباط این معنا با ریشهٔ "رکن" لحاظ نشود، باید ریشه هایی که در معنای قوّت مشترک می‌باشند یک جا آورده شوند و به مفردات آن‌ها اشاره گردد؛ زیرا همهٔ آن‌ها در معنای قوّت مشترک هستند. به عبارت دیگر اگر مقصود او از اصل در این مثال، بن معنایی قوّت باشد باید به تمام کلماتی که در این معنا اشتراک دارند اشاره کند گرچه دارای ریشه هایی مختلف باشند. (مؤیدی، ۱۳۹۲: ص۴۱-۴۲)

از نکاتی که می توان در ارتباط با نظریّهٔ تعدّد اصل ابن فارس به آن اشاره نمود، این است که در واژهٔ «صفر» شش اصل را یادآور می گردد:

«الصاد و الفاء و الراء ستة أوجه: فالأصل الأول لون من الألوان و الثاني الشيء الخالي و الثالث جوهر من جواهر الأرض و الرابع صوت و الخامس زمان و السادس نبت.» (ابن فارس، همان: ۲۹۴/۳) «صاد و فاء و راء دارای شش اصل معنایی است: معنای اول بر رنگی از رنگ‌ها دلالت دارد و معنای دوم شیء تو خالی و سوم نوعی جواهر است و چهارم بر صوت دلالت دارد و پنچم زمان و ششم گیاهی است.»

البتّه ریشه هایی که دارای یک معنای اصلی می‌باشند نسبت به ریشه هایی که معانی متعدّد دارند از حجمی بیش‌تر برخوردار هستند. آمار زیر بیانگر این مطلب است:

ابن فارس در معجم مقاییس اللغة به بررسی ۴۶۳۱ ریشه می‌پردازد و از میان آن‌ها ۱۸۰۸ ریشه را فاقد اصل معنایی می داند. شمار ریشه هایی که از جهت وحدت و تعدّد معنا دارای بن معنایی شناخته شده اند، به قرار زیر می باشند:

* ریشه هایی که دارای اصل معنایی می باشند، به طور تقریبی ۲۸۲۳.
* ریشه هایی که دارای یک معنای اصلی می باشند، ۲۳۴۶.
* ریشه هایی که بیش‌تر از یک معنای اصلی دارند: ۴۷۷.

با کنار هم قرار دادن این ارقام در می‌یابیم که نسبت ریشه‌های تک معنا به ریشه‌هایی که معنایی فزون‌تر دارند ۸۳٪ است. (جبل، ۲۰۰۳: ۴۶)

۳-۵: مصادر ابن فارس در مقاییس اللغة

ابن فارس تلاش کرده است برای هر مادّه اصول معنایی آن را ذکر کند و مشتقّات مختلف آن مادّه را به آن اصول برگرداند، این کار گرچه اجتهادی به شمار می‌آید و در بسیاری از موارد می‌توان بر او اشکالاتی وارد کرد؛ امّا در نوع خود بی نظیر بوده و امروزه نیز نظریّۀ او بسیار مورد نیاز است؛ زیرا وی نخستین کسی است که این کار را در این حجم وسیع انجام داده است؛ چون پیش از او ابن درید چنین رویکردی را به صورت محدود و فقط درباره اسامی قبایل و نام‌های مرتبط با آن‌ها تجربه کرده بود، پس از او نیز کتابی با این توانمندی در گسترۀ یادشده به نگارش در نیامده است. (مؤیدی، ۱۳۹۲: ۳۷)

بنا بر آن‌چه گذشت این مطلب روشن می گردد که نظریّۀ اصل معنایی ابن فارس از قدرت علمی و توان و تسلّط لغوی وی سرچشمه گرفته و در مواردی هم از اساتید خود بهره برده است. در این راستا ابن فارس از مصادر و منابع خویش در تدوین معجم مقاییس اللغة، چند کتاب را متذکّر می گردد:

۱- العین خلیل بن احمد فراهیدی (۱۷۵ق)

۲- الغریب المصنف وغریب الحدیث نوشتۀ ابی عبید (۲۲۴ق)

۳- اصلاح المنطق ابن سکّیت (۲۲۴ق)

۴- جمهره اللغة ابن درید (۳۲۱ق)

۵- کتاب غریب الحدیث از عبید القاسم بن سلام.

سپس می نویسد:

«فهذه الکتب الخمسة معتمدُنا فیما استنبطناه من مقاییس اللغة، و ما بعد هذه الکتب فمحمول علیها و راجع الیها حتی اذا وقع الشیء النادر نصصناه الی قائله ان شاء الله تعالی» (ابن فارس، ۱۴۰۴ق: ۵/۱)، «این کتب پنج گانه مصادر ما در استنباط و سنجش لغوی به شمار می آید و دیگر کتب هم به آن ها باز می گردد. حال اگر به مواردی نادر برخوردیم، به آن نصّ اشاره می کنیم.»

از مقدّمهٔ ابن فارس نیز بر می آید که غالباً از کتاب خلیل بن احمد بهره مند شده است و دربارهٔ او می‌نویسد:

«هذا الذی قاله الخلیل فدلیل لنا فی بعض ما ذکرناه من مقاییس الکلام و الخلیل عندنا فی هذا المعنی امام» (همان: ۴۴۰/۱)، «آن‌چه که خلیل گفته است دلیلی برای ما در سنجش واژگان از پیش گفته شده است و خلیل در این معنا پیشوای ما می باشد.»

مراد وی از "هذا المعنی" نظریّهٔ مقاییس اللغة می باشد. (مؤیدی، ۱۳۹۲: ۳۸)

٤- مبانی مصطفوی در التحقیق فی کلمات القرآن الکریم

لغت دان معاصر، حسن مصطفوی در مقدّمهٔ کتاب خود، با ارایهٔ پیش فرض های بنیادین که هنگام تدوین کتاب التحقیق از آن بهره جسته است، تلاش می کند به مخاطب، اسلوب ساختاری این کتاب را ارایه نماید تا او بتواند به آسانی با تکیه بر مبانی لغوی خود، اصول و قواعد ریشه یابی و معناشناسی واژگان قرآنی کتاب را بازشناسد. با این توضیحات مبانی کتاب التحقیق به اختصار بیان می شود:

۱- ترادف حقیقی به معنای توافق دو لفظ در معنای واحد در جمیع خصوصیّات، در کلام عرب و به ویژه در قرآن یافت نمی‌شود. هر لفظ مترادفی، تفاوتی با الفاظ دیگر به ظاهر مترادف دارد که در ذیل هر لغت مؤلف به آن‌ها اشاره دارد.

۲- موادّ الفاظ و شکل آن‌ها، سبب خصوصیّت و امتیاز در معنا می‌گردد و بعید نیست بگوییم دلالت الفاظ در جمله ذاتی است، اگرچه به درک تفصیلی آن پی نبریم.

۳- اشتراک لفظی به معنای این‌که یک لفظ دو یا چند معنا به نحو دلالت حقیقی داشته باشد، نزد برخی در کلمات عرب و به ویژه در قرآن موجود نیست. بنابراین اشتراک لفظی یا از باب مشترک معنویّ است یا از موارد استعمال در مصادیق و یا برگرفته از لغتی دیگر، مانند عبری، سریانی و ... به شمار می‌رود.

۴- از آن‌جا که کاربرد کلمات در قرآن، از حکمت و توجّه به خصوصیّات واژه و لطایف مخصوص به آن است و با گزینش کلمهٔ دیگر، آن لطایف و نکته‌بینی‌ها از میان می‌رود، تسامح در بیان معانی و اکتفا بر شواهد کلمات عرب (از نظم و نثر) صحیح نیست.

۵- با توجّه به این‌که مجاز در خود اشعار و کلمات عرب نیز راه پیدا کرده و در شعر، حمل بر مجاز به واسطهٔ مناسبت‌های قافیه و جز آن بیش‌تر می‌نماید، می‌توان گفت در قرآن، استعمال کلمه در معنایی، دلالت بر حقیقی بودن آن دارد و از استقصای کاربرد واژگان در معنایی و تحقیق موارد آن، معنای حقیقی نمایان و اصل واحد در کلمه برای ارجاع سایر معانی مشخّص می‌شود. (مصطفوی، ۱۳۶۰: ۱/۷-۸)

٤-۱: نظریّهٔ اصل معنایی نزد مصطفوی

مبانی و پیش فرض‌های بنیادی یک دانشمند باعث می گردد که بیش از هر چیز مبادی و اصول آغازین علم خود را به صورت دقیق تنظیم کند و این مهمّ محقق نمی گردد مگر آن که مبانی علم به شیوهٔ صحیح و منظّم پی ریزی شود به همین دلیل در بیش‌تر رشته هـای علمـی، بخشـی مهـمّ از نیروی متخصّص صرف فراهم ساختن و تدارک مبانی می شود تا درکی درست از آن علـم حاصـل گردد (کوئن، ۱۳۷۳: ۱)، از این جهت بررسی مبانی و روش کار کتاب التحقیـق ضـرورت دارد و باید به شناخت دیدگاه نویسندهٔ آن درباره اصل معنایی همّت گماشت.

کتاب التحقیق دارای دو بخش بسیار مهمّ و اساسی است که مبنا و اولویّت بندی نویسندهٔ کتاب را به خوبی مشخّص می کند. در بخش نخست این کتاب در آغاز به ذکـر واژهٔ مـورد بحـث مـی پردازد و به نقل چکیده و مختصر کتب مختلف لغوی بسنده می نماید. نکتهٔ قابل توجّه این بخش آن است که مصطفوی در هنگام بررسی کتب لغوی پس از مراجعه و بیان نظر کتاب العین، در مرحلـهٔ دوم به سراغ کتاب معجم مقاییس اللغة ابن فارس می رود و ایـن مـی توانـد نشـانه ای بـر عنایـت نویسندهٔ کتاب التحقیق به این کتاب باشد؛ زیرا مصطفوی در مقدّمهٔ کتاب خویش مراجع کتـاب را بر اساس درجهٔ استناد خود به آن‌ها به ترتیب منظّم نموده است (مصطفوی، ۱۳۶۰: ۱۱/۱) . در بخش دوم کتاب، ایشان بر اساس اقوال لغت دانان گذشته و هم‌چنین اجتهادات لغوی خـویش بـه کشـف اصل واحد معنایی برای هر یک از واژگان، همّت می گمارد. (همان، ۹)

٤-۱-۱: اصل واحد

اصل واحد همان معنای حقیقی و مفهوم اصیل است که در مبدأ اشتقاق وجود دارد و در تمـامی صیغه های مشتقّ جاری است. آن‌چه باید به آن توجّه شود این است که میان اصل واحد ثابت اصیل

و مفاهیم صیغه های برساخته، مغایرت، مخالفت یا ضدیّتی نیست؛ زیرا تطوّر هیئت ها و اختلاف میان آن‌ها در اصل معنای حقیقی، مغایرت و اختلافی ایجاد نمی کند، بلکه معنای مستفاد از تطوّر هیئت کلمه نیز به معنای حقیقی اضافه می شود. هم‌چنین همهٔ مشتقّات کلمه و فروع آن نیز باید به این اصل واحد برگردانده شود، و البتّه این معنا بر اغلب لغویان و ادبا و مفسّران پوشیده مانده است. (مصطفوی، ۱۳۸۵: ۷۶)

٤-١-١-١: تبیین نظریّهٔ مصطفوی در قالب مثال‌های قرآنی

همان طور که اشاره گردید مصطفوی در این جهد و تلاش لغوی سعی دارد که تمام واژگان را به اصل واحد معنایی برگرداند و این فعالیّت او را باید نشان از تسلّط و عمق درک وی از واژگان دانست. این نکته نیز شایان یادآوری است که ارایهٔ این نمونه‌ها از باب مثال است، وگر نه نویسنده در بخشی گسترده از کتاب خود که در بررسی واژگان قرآنی است، ای این شیوه پیروی می‌نماید.

٤-١-١-١-١: نمونه و مثال نخست قرآنی

مصطفوی در ذیل مادّهٔ جنّ به اقوال متعدّد لغویان نظیر ابن فارس اشاره می کند. او در مورد این واژه قایل به اصل واحد معنایی است: «أصل واحد، و هو الستر و التستّر».

در عین حال صاحب کتاب التحقیق به تبیین اصل معنایی این واژه می پردازد و می نویسد: «أنّ الأصل الواحد في هذه المادّة: هو التغطية و المواراة» (مصطفوی، ۱۳۶۰: ۱۴۴/۲) ایشان همانند ابن فارس اصل واحد معنایی در این مادّه را پوشیدن، پوشیده داشتن، پوشانیدن، نهان کردن و نهفتن دانسته است. مصطفوی با در نظر گرفتن این اصل واحد معنایی، معنای واژگانی از قبیل جنین، جنّة، اجنّة، جنّات را به این اصل معنایی بر می گرداند و به توضیح و تفصیل این واژگان می‌پردازد و ارتباط این واژگان با اصل واحد معنایی را روشن می سازد.

٤-١-١-١-٢: نمونه و مثال دوم قرآنی

با دقّت در ذیل مادّهٔ شطن در معجم المقاییس اللغة، ابن فارس اصولی متعدّد را ذیل این واژه، مانند غرب، بعید، حبل در نظر می گیرد، حتّی به سخن خلیل بن احمد فراهیدی برای تقویت اصل معنایی حبل استناد می کند و می نویسد: «قال الخليل: الشطن: الحبل الطويل.»؛ امّا مصطفوی در ذیل

این واژه چنین می نویسد: «أنّ الأصل الواحد في هذه المادّة: هو الميل عن الحقّ و الاستقامة و تحقّق العوج و الالتواء و من مصاديق الأصل: البئر العميق المعوجّ، و البعد عن الحقّ و القرب، و الرمح فيه عوج، و حرب خارج عن النظم و الجريان الصحيح» (مصطفوی، ۱۳۶۰: ۷۳/۶) نکتهٔ قابل توجّه این است که او اصل واحد معنایی در این واژه را عدول از حقّ معنا می داند و در عین حال اصول معنایی دیگری را که ابن فارس برای این واژه در نظر گرفته به عنوان مصداق تلقّی می نماید.

٤-١-١-١-٣: نمونه و مثال سوم قرآنی

در مادّهٔ بلس، مصطفوی به اصل معنایی این واژه تصریح نمی کند و تنها به معنای این واژه می پردازد و می نویسد: «أنّ الْإِبْلَاسَ إفعال بمعنى اليأس الشديد إذا كان من سوء عمله و أوجب حزنًا و ابتلاء شديدًا مع الخفض و الفقر الشديد»؛ امّا در مقابل ابن فارس به اصل معنایی ابلاس یعنی یأس و ناامیدی اشاره کرده و در ذیل معنای بلس آورده است: «أصل واحد، و ما بعده فلا معوّل عليه. فالأصل اليأس» (مصطفوی، ۱۳۶۰: ۳۵۶/۱).

۵- دیدگاه مختار در تفاوت نظریّهٔ اصل معنایی در کتاب التحقیق فی کلمات القرآن الکریم و معجم مقاییس اللغة

همان گونه که بیان شد مبحث ارجاع کلمات به یک یا چند اصل را نخستین بار ابن فارس در کتاب معجم مقاییس اللغة مطرح کرد. به طور روشن مبنای ابن فارس در کتاب یادشده آن است که مشتقّات مختلف یک مادّه را به یک اصل و گاه به دو و سه و گاه به چهار اصل ارجاع می دهد (عبدالتواب، ۱۳۶۷: ۲۲ و ۳۱۵-۳۱۶)؛ مانند: خرس: الخاء و الراء و السين اصول ثلاثة: الأول جنس من الآنية، و الثانی عدم النطق، و الثالث نوع من الطعام (ابن فارس، ۱۴۰۴ق: ۳۵۱/۱)، «خرس؛ دارای سه اصل است، اوّل؛ نوعی ظرف، دوم: عدم نطق، سوم: نوعی از غذا» این در حالی است که بعضی از موارد دارای دو و سه و چهار اصل، قابل ارجاع به یک اصل می‌باشند و عدّه ای مانند مصطفوی در التحقیق نیز تلاش کرده اند همه را به یک اصل برگردانند. (مصطفوی، ۱۳۶۰: ذیل تمام واژگان)

امّا در خصوص عمل ابن فارس برای ارجاع بعضی از کلمات به چند اصل باید گفت: به علّت فاصلهٔ زمانی زیادی که از ابتدای وضع لغات تا دوران تدوین زبان عربی به دست ابن فارس و دیگران وجود داشت، تغییر و تحوّلاتی در زبان عربی رخ داد و همین امر موجب گسستن پیوند

میان معانی مفردات یک مادّه لغوی گردید؛ آن‌چنان که گویی اصلاً رابطه ای میان آن‌ها وجود نداشته است. (عبدالتواب، همان: ۳۳۴)

حقّ این است که مشتقّات و فروع مختلفی که از یک لغت نشأت گرفته اند، به یک اصل واحد و معنای حقیقی برگردانده شوند؛ امّا در این خصوص باید یادآور شد که ارجاع کلمه به اصل واحد و مفهوم اصیل، به دلیل فاصله زمانی بسیار طولانی که از زمان وضع لغات گذشته سرچشمه گرفته، اجتهاد لغوی است و اجتهاد لغوی حاکی از راهیابی وی به معنای حقیقی کلمه نیست. و عمل مصطفوی در ارجاع مشتقّات مختلف یک لغت به اصل واحد و معنای حقیقی همین گونه است. (صالحی هفشجانی و همکاران، ۱۳۹۶: ۱۹۶)

۵-۱: مقایسۀ دو دیدگاه ابن فارس و مصطفوی در تحلیل اصل واحد معنایی

در مقایسه و تحلیل اصل واحد معنایی در التحقیق فی کلمات القرآن کریم و هم‌چنین تعدّد اصول معنایی در معجم مقاییس اللغة، می توان گفت:

۵-۱-۱: صاحب کتاب الحقیق گاهی از موارد اصل واحد معنایی معجم مقاییس اللغة را می پذیرد و گاهی اوقات نظر ابن فارس را تصحیح می‌کند و نیز دیده می شود که در بعضی از لغات اصل واحد معنایی میان ابن فارس و مصطفوی هماهنگی وجود دارد. برای مثال ذیل واژۀ «بدأ» مصطفوی نظر ابن فارس را یادآور می شود و هنگام اجتهاد لغوی خویش مهر تأیید بر معنای مذکور در کتاب معجم مقاییس اللغة می زند:

«بدء: مقا- بَدْأٌ: من افتتاح الشيء؛ و التحقيق: أنّ الأصل الواحد في هذه المادّة: هو الابتداء و الافتتاح» (مصطفوی، ۱۳۶۰: ۲۴۶/۱)

امّا گاهی از موارد نظر مصطفوی در ارایۀ اصل واحد معنایی با ابن فارس هماهنگی ندارد، برای مثال ذیل واژۀ أدم چنین آمده است: «مقا- أَدَمٌ: أصل واحد و هو الموافقة و الملائمة؛ و التحقيق: أنّ الأصل في المادّة: هو خلط» (همان، ۵۷). ونیز همان طور که بیان شد مصطفوی اصل واحد معنایی نزد ابن فارس را تصحیح و ترمیم می کند و با ذکر قید و شرحی مفهوم اصل معنایی را تبیین می نماید، مانند: «مقا- أَزَرَ: أصل واحد و هو القوّة و الشدّة؛ و التحقيق: أنّ الأصل الواحد في هذه المادّة: هو بلوغ القوّة» (همان، ۸۲)

۵-۱-۲: هنگامی که در معجم مقاییس اللغة برای واژه، اصل یا اصول معنایی ذکر نکرده و ابن فارس به واژه ای نپرداخته باشد، صاحب کتاب التحقیق هم دربارۀ این کلمه سکوت می کند؛ این مسئله نشان می دهد که ایشان بسیار از ابن فارس تأثیر پذیرفته است، مانند واژۀ اولوا که آمده است: «و التحقیق: أنْ یقال: إنّ هذه الکلمة مشتقّة من الاول بمعنی الرجوع» (همان: ۱۹۶)

۵-۱-۳: اصول متعدّد معنایی ذکر شده در کتاب معجم مقاییس اللغة، در کتاب التحقیق توجیه شده و به عنوان توضیح، آثار و مصادیق واژه در کتاب التحقیق ذکر می گردد و هم‌چنین مشاهده می گردد که مصطفوی در این فرآیند دچار تکلّف شده و سعی بلیغ و تلاش بسیار در این مسئله به کار می‌بندد تا اصول معنایی متعدّد را به یک اصل واحد معنایی بازگرداند، مانند واژۀ برح: مقا- بَرِحَ: أصلان یتفرّع عنهما فروع کثیرة. فالأوّل- الزوال و البروز و الانکشاف. و الثاني الشدّة و العظم و ما أشبههما. و التحقیق:أنّ الأصل الواحد في هذه المادّة هو الزوال في مورد الابتلاء و المضیقة و في ما لا یلائم، و بهذا اللحاظ تختلف خصوصیّات معناه باختلاف الموارد...» (همان: ۲۶۵)

۵-۱-۴: ملاحظه و مراعات دقیق اقوال لغویان گذشته به وفور در دو کتاب التحقیق فی کلمات القرآن الکریم و معجم مقاییس اللغة دیده می شود.

نتیجه گیری

از مجموعه مطالب ارایه شده در این نوشتار، می توان بر نکات زیر بــه عنــوان نتــایج پــژوهش تأکید نمود:

یکی از مهم‌ترین راه های دستیابی به متون دینی اطـلاع کامـل و جـامع از لغـت مـی باشـد و شناسایی معنای واژگان راهی برای ورود به دروازه متون اسلامی است. هر یک از لغت دانان بــرای راهیابی به معنای واژگان از یک سلسله و پیش فرض‌های بنیادی بهره می جویند تا بـا یـاری از آن بتوانند دریافت معنا و مفهوم واژه را تسهیل کنند.

در این پژوهش دو فرهنگ التحقیق فی کلمات القرآن الکریم و معجم مقاییس اللغـة بررسی شد؛ ابن فارس و مصطفوی در فرهنگ لغات خویش از نظریّهٔ اصل معنــایی در کتــب خــویش اســتفاده کرده‌اند. بنا بر تتبّع انجام گرفته، نظریّهٔ اصل معنایی نــزد دو لغــت دان مشــهور، خلیــل بــن احمــد فراهیدی و نیز ابن درید به عنوان اوّلین کسانی که این نظریّه را مطرح کــرده انـد، شناســایی شـد. صاحب کتاب معجم مقاییس اللغة، از این نظریّه بهره جسته و به صورت جدّی و گسترده در تمــامی واژگان مورد بررسی در کتاب خود ذکر کرده و آن را به عنوان مبنا و پیش فرض بنیــادی لغــوی خود به کار گرفته است. به مرور زمان این مسئله نزد لغت دانان دیگر به فراموشی سـپرده شـد بــه گونه‌ای که از اصل معنایی سخنی به میان نیامده است. امّا نکتهٔ قابل توجّه آن اســت کــه در عصــر حاضر مصطفوی نویسندهٔ کتاب التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، دوباره با تجدیــد نظــر در ایــن نظریّه و با تکیه بر اجتهاد لغوی و انس با لغات فراوان نظریّهٔ اصل معنایی را به صورت مترقّی مطرح ساخت. وی در مقدّمهٔ کتاب خود، نظریّهٔ اصل معنایی را چنین تعریف نمــوده اســت:" هــر واژه ای دارای یک اصل واحد معنایی است و سایر معانی مناسب، به آن اصل باز می گردند" .

مقایسه و تحلیلی که میان این دو کتاب مشهور انجام گرفت؛ متضمّن چند نکتــهٔ حــایز اهمیّــت است: صاحب کتاب التحقیق فی کلمات القرآن الکریم گاهی از موارد اصــل واحــد معنــایی معجــم مقاییس اللغة را می پذیرد و گاهی اوقات نظر ابن فارس را تصحیح می‌نماید و نیز دیده می شود کــه در بعضی از لغات دارای اصل واحد معنایی میان ابن فارس و مصطفوی هماهنگی وجود دارد. دیگــر آن که گاهی از موارد دیدگاه مصطفوی در ارایهٔ اصل واحد معنایی با ابن فــارس همخــوان نیســت. هنگامی که در معجم مقاییس اللغـة برای واژهٔ اصل یا اصول معنایی ذکر نشده و یا ابن فارس به واژه

ای نپرداخته باشد، صاحب کتاب التحقیق هم درباره این کلمه سکوت می کند این مسئله نشان کـه صاحب کتاب التحقیق به شدّت تحت تأثیر ابن فارس است و از او در این نظریّـه تبعیّتـی محاطانـه دارد. و در نهایت ارجاع کلمه به اصل واحد، به دلیل فاصله زمانی بسیار طولانی که از زمـان وضـع لغات گذشته نشأت گرفته، اجتهاد لغوی مصطفوی است و اجتهاد لغوی حـاکی از راهیـابی وی بـه معنای حقیقی کلمه نیست.

نظریّهٔ اصل معنایی ابن فارس از قدرت علمی و توان و تسلّط لغوی ایشان برخاسته و در مواردی هم از اساتید خود بهره گرفته است، این کار اگرچه اجتهادی می‌باشد و در بسیاری از موارد می‌توان بر او اشکالاتی وارد کرد؛ امّا در نوع خود بی نظیر به شمار مـی‌رود و امـروزه نیـز ایـن رویکـرد مصطفوی بسیار مورد نیاز است.

منابع و مآخذ

۱- ابن جنّی (بی‌تا)، ***الخصائص***، تحقیق محمّد علی نجار، بیروت: انتشارات المکتبة العلمیة.

۲- ابن فارس، احمد (۱۴۲۵ق)، ***الصاحبی فی فقه اللغة***، تحقیق احمد صقر، قاهرة: انتشارات موسسة المختار.

۳- ـــــــــــــــ (۱۴۰۴ق)، ***معجم المقاییس اللغة***، قم: انتشارات مکتب الاعلام الاسلامی.

۴- ابن قتیبه (۱۳۰۳)، ***تأویل مشکل القرآن***، شرح احمد صقر، ط ۲، قاهرة: انتشارات دارالثراث.

۵- ابوالفتح عثمان (بی‌تا)،

۶- ازهری، محمّد بن احمد(بی‌تا)، ***تهذیب اللغة***، بی‌جا: انتشارات دارالصادق.

۷- اسعدی، محمّد با همکاری جمعی از محققین (۱۳۸۹)، ***آسیب شناسی جریان های تفسیری***، چاپ اوّل، قم:پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

۸- اسماعیل، عزالدین (۱۹۶۷)، ***المصادر العربیة واللغویة فی التراث العربی***، بیروت: بی‌نا.

۹- امین، عبدالله (۱۴۲۰ق)، ***الاشتقاق***، ط ۲، قاهرة: انتشارات المکتبة الخانجی.

۱۰- تهانوی، محمّد علی (۱۹۹۶)، ***موسوعة کشّاف اصطلاحات الفنون و العلوم***، ط ۱، بیروت: مکتبة لبنان ناشرون.

۱۱- جبل، محمّد حسن (۲۰۰۳)، ***الدلالة المحوریة فی معجم المقاییس اللغة***، دمشق: انتشارات دارالفکر.

۱۲- جرجانی، علی بن محمّد (۱۴۱۱ق)، ***التعریفات***، ط ۱، قاهره:دار الکتب المصری.

۱۳- جواهری، سید محمّد حسن (۱۳۸۸)، ***درسنامه ترجمه اصول، مبانی و فرآیند ترجمه قرآن کریم***، چاپ اوّل، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

۱۴- حمزاوی، محمّد رشاد (۱۴۱۹ق)، «مقاییس ابن فارس و أسس المعنی»، ***شهریّة مجمع اللغة العربیة***، مصر، محرم الحرام، شمارهٔ ۸۲.

۱۵- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۳)، ***لغت نامه دهخدا***، چاپ اوّل، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.

۱۶- راغب اصفهانی، حسین بن محمّد (۱۴۱۲ق)، ***المفردات في غریب القرآن***، دمشق: بی‌نا.

۱۷- زیدی، کاصد یاسر (۲۰۰۵)، ***فقه اللغة العربیة***، عمان: انتشارات دارالفرقان.

۱۸- ساروخانی، باقر (۱۳۷۵)، ***دائرة المعارف علوم اجتماعی***، چاپ اوّل: تهران: انتشارات کیهان.

۱۹- شاکر، محمّد کاظم (۱۳۸۲)، ***مبانی و روش های تفسیری***، چاپ اوّل، قم: انتشارات مرکز جهانی علوم اسلامی.

۲۰- صالح، صبحی (۲۰۰۹)، ***دراسات فی فقه اللغة***، بیروت: انتشارات دارالعلم الملایین.

۲۱- طلیمات، غازی مختار (۱۹۹۹)، ***احمد بن فارس اللغوی***، دمشق: انتشارات دار طلاس.

۲۲- طیّب حسینی، سیّد محمود (۱۳۹۵)، «روش شناسی قاموس قرآن در شرح کلمات قرآن»، ***مجلهٔ نامه جامعه***، زمستان، شماره ۱۲۰.

۲۳- عبدالتواب، رمضان (۱۳۶۷)، ***مباحثی در فقه اللغة و زبان شناسی عربی***، ترجمهٔ حمید رضا شیخی، چاپ اوّل، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.

۲۴- عک، خالد عبدالرحمن (۱۴۰۶ق)، ***اصول التفسیر و قواعده***، ط ۲، بیروت: دارالنفائس.

۲۵- فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۱۰ق)، ***العین***، قم: هجرت.

۲۶- فیومی، احمد بن محمّد مقری (۱۴۰۵)، ***المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی***، قم: منشورات دار الرضیّ.

۲۷- کوئن، بروس (۱۳۷۳)، ***مبانی جامعه شناسی***، ترجمهٔ عبّاسعلی توسلی و رضا فضل، چاپ سوم، تهران: سمت.

۲۸- مؤیدی، حسین (۱۳۹۲)، ***فرآیند ریشه یابی واژگان نهج البلاغه با تأکید بر روش ابن فارس***، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه قرآن و حدیث.

۲۹- مصطفوی، حسن (۱۳۶۰)، ***التحقیق فی کلمات القرآن***، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

۳۰- ـــــــــــــ، (۱۳۸۵)، ***روش علمی در ترجمه و تفسیر قرآن مجید***، چاپ اوّل، تهران: مرکز آثار علامه مصطفوی.

۳۱- معارف، مجید (۱۳۷۸)، ***پژوهشی در واژه شناسی قرآن***، قم: انتشارات احسن الحدیث.

۳۲- نصّار، حسین (۱۹۸۸)، ***المعجم العربی نشأته و تطوّره***، ط ۴، قاهرة: انتشارات دارالمصر.

۳۳- هفشجانی، محمّد حسن و همکاران (۱۳۹۶)، «تحلیل و بررسی مبانی لغوی التحقیق فی کلمات القرآن الکریم»، ***آموزه های قرآنی***، پاییز و زمستان، شماره ۲۶، صص ؟؟؟